

بخشی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

به مناسبت ۱۴ مرداد امسال (۱۳۸۹)

من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم، زیرا که ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است، خدمت من به اسلام در این محل است، عزت و احترام من بسته به این دولت است، می بینم این مملکت بدست اجانب می افتد و تمام شئونات و اعتبار من می رود، پس تا نفس دارم در اعتبارات این مملکت کوشش می کنم و در صورت لزوم جان را در این راه خواهم گذارد.

آنچه در کادر بالا آمده بخشی از نامه شجاعانه زنده یاد آیت الله سید محمد طباطبائی است که به عین الدوله برای تعجیل در تأسیس عدالتخانه (مجلس) نوشته بود. مناسبت نوشتن این نامه و عین متن کامل آن برای علاقمندان به تاریخچه انقلاب مشروطیت در پایان آمده است.

هیچ ایرانی فراموش نمی کند که وقتی خبرنگاری از خمینی پرسیده بود پس از اینهمه سال دوری از ایران اکنون که وارد ایران می شوید چه احساسی دارد و او جواب داده بود « **هیچ** ». با خواندن جمله های بالا که نشان از علاقه و احترام شادروان سید محمد طباطبائی به وطن است به اهداف سیاسی خمینی که به نظر می رسد از همان روزهای انقلاب ۱۳۵۷ چیزی به غیر از به نابودی کشاندن ایران نبوده بیش از پیش پی می بریم. چهره حقیقی و اهداف نهانی دینداران سیاسی به ویژه رهبران اسلامی/سیاسی در کشور ما هیچگاه در زمان حیاتشان و حتا سال ها پس از آن برملا نشده است. یک نمونه بسیار روشن « چهره حقیقی سیدجمال الدین اسدآبادی» است که پس از اینهمه سال، اکنون طی چند دهه اخیر برهمگان آشکار می شود. (نگاه کنید به مقاله (۹۸۴) در سایت «چه باید کرد» زیر عنوان "اخوان المسلمین و حامیان غربی آنها". امروزه می دانیم که خمینی، بی شک کم ترین ارزشی برای ایران و مردم ایران قائل نبوده، بلکه اهداف دیگری را با حیل ای با عنوان نجات میهن ما از دست استبداد آریامهری و اربابان استعماری وی تعقیب میکرده است. بنابراین به احتمال زیاد چهره راستین و اهداف خیانتکارانه او هنوز چنانکه باید بر ما آشکار نشده است. حتا می توان به علاقمندبودن او نسبت به اسلام نیز شک داشت، زیرا چهره ای که او و همکاران و همدستان مسلمانانش از اسلام به نمایش گذاشتند حاصلی به غیر از گریز ایرانیان و غیر ایرانیان از اسلام نداشته است!

مطالعه مطلب زیر به نقل از کتاب تاریخ مشروطیت ایران، کتاب دوم صفحات ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، و ۳۲۲ تألیف زنده یاد دکتر مهدی ملک زاده را به مناسبت ۱۴ مرداد امسال (۱۳۸۹) به ویژه به آقای میرحسین موسوی که وعده بازگشت به دوران سال های اول انقلاب زیر سلطه مستقیم خمینی را می دهند توصیه می کنم، تا ملاحظه فرمایند حتا یک رگ از رگ های شادروان سید محمد طباطبائی هم در تن خمینی نبود:

محمد حسینی

چهاردهم مردادماه ۱۳۸۹ - امریکا

روز ۲۳ محرم ملک المتکلمین در اتحادیه طلاب که تازه تشکیل شده بود و بیش از دوهزار نفر طلاب علوم دینی در آن عضویت داشتند، منبر رفت و در حضور هزارها نفر،

نقل از یادداشتهای
آقا شیخ محمد
علی تهرانی

خطابه بلیغی در تحت عنوان وفای به عهد ایراد نمود و گفت شخص پادشاه مثل محور ثابتی است که تمام دستگاه مملکت در گرد او حرکت می کنند و فقط اعتماد و ایمان مردم به شاه است که این محور مملکت را ثابت و محکم نگاه می دارد و هرگاه این اعتماد متزلزل شود، دیگر سنگی در روی سنگ قرار نخواهد گرفت و اوضاع مملکت آشفته و دچار بحران و خرابی خواهد شد و این اعتقاد وقتی پابرجا و ثابت خواهد بود که پادشاه قولی را که به ملت خود می دهد و تعهدی را که به عهده می گیرد اجرا نماید و دستخط خود را محترم بشمارد.

اینک زمانی است که از انتشار فرمان تأسیس عدالتخانه می گذرد و دولت کوچکترین قدمی در این راه بر نداشته است و بیم آن می رود که اگر کار به این منوال بگذرد و پادشاه که مورد اعتماد و اطمینان عموم است در قول خود تردیدی پیدا کند رشته امور پاره و شیرازه کار از هم بپاشد و هرج و مرج در کلیه امور کشور پدیدار گردد و اصلاح امور به مشکلاتی که فائق آمدن بر آن مشکل است، برخورد و چاره از دست بیرون برود. و نیز در همان روزها یک شبنامه آتشین از طرف کمیته آزادیخواهان به قلم سید محمد رضای مساوات در تهران به این مضمون منتشر شد.

«ای آقایان روحانی که جز منفعت خود چیزی نمی خواهید و

جز در راه مصالح شخصی خود قدمی بر نمی دارید وای مردم

جاهل که گوش شنوا برای حرفهای حق ندارید، ما در

حضرت عبدالعظیم فریاد کردیم که به دستخط این شاه و آن

وزیر نمی شود اعتماد کرد و جز اغفال ملت و بیرون آوردن ما از تحصن منظوری ندارند

و برای اطمینان اجرای دستخط شاه و قول صدر اعظم گفتیم که باید آن قولها و قرارداد

تضمین بشود و شما حرف ما را نپذیرفتید و گفتید ممکن نیست یک پادشاهی قول خودش

را زیر پایگذارد و امضای خودش را بی اعتبار کند، حال از شما سوال می کنم که چرا قول

و قرارداد انجام نشد و به دستخط شاهانه ترتیب اثر داده نشد.»

هر شب در تهران شبنامه ای منتشر می شد و تأسیس عدالتخانه را می خواستند و از

فساد دستگاه دولت تذکراتی می دادند.

علما هم در مجالسی که داشتند از بی اعتنائی دولت به وعده ای که داده بود و

تأخیر تأسیس عدالتخانه اظهار نگرانی می کردند و به وسایل ممکنه به عین الدوله فشار می

آوردند.

عین الدوله برای اغفال مردم و وقت گذراندن بخلاف تعهدی

که با سران ملیون کرده بود که مجلسی از آنان و جمعی از

رجال دولت برای تهیه نظامنامه عدالتخانه تشکیل بدهد،

مجلسی در دربار تشکیل داد که فقط جمعی از رجال دولت و

درباریان که با خود او همفکر بودند، برای مذاکره در اطراف عدالتخانه ای که مورد

توجه و طلب عموم مردم بود، دعوت نمود و پس از انعقاد جلسه چنین گفت: بطوری

که همه مسبق هستند اعلیحضرت شاه در فرمانی که صادر فرموده اند امر به تأسیس

تشکیل جلسه در دربار

عدالتخانه فرمودند و منعم بواسطه فشاری که مردم و ملاها می آورند و هر روز به وسایل مختلف تقاضای عدالتخانه می کنند تهیه نظامنامه آن را دستور دادم ولی از نظر صلاح تا حال تأسیس آنرا بطرفه گذراندم و اجرای آنرا به تعویق انداختم ولی مردم دست بر نمی دارند و اجرای امر مبارک شاه را می خواهند. این است که من برای تصمیم در این کار از شما دعوت کردم که نظریات خودتان را اظهار کنید و اگر صلاح نمی دانید عدالتخانه تأسیس بشود، بگویید تا من تا من یکدفعه آب پاکی روی دست آنان بریزم و از این سروصداها که راه انداخته اند، جلوگیری کنم و اگر تأسیس عدالتخانه را صلاح می دانید بطور صریح بگویید، تا اقدام شود.

احتشام السلطنه که صراحت لهجه و سر نترسی داشت و مدتی در فرنگستان زیست کرده بود و مفتون ترقیات کشورهای متمدن بود و طبع آزادمنش داشت، بدون واهمه در جواب عین الدوله گفت به عقیده من باید قولی که شاه داده است محترم شمرده و دستخط پادشاه را بی اعتبار نکرد و بدون تردید برای تأسیس عدالتخانه که در نفع دولت و مملکت است و مردم همه خواستار آن هستند اقدام نمود.

امیربهادر وزیر دربار که در استبداد رأی سرسلسله مستبدین بود، جواب داد صلاح در این است که از خیال تأسیس عدالتخانه منصرف بشوید و شاه را هم از این خیال منصرف کنید، زیرا اگر عدالتخانه در ایران درست بشود دیگر چه تفاوتی میان پسر پادشاه با یکنفر بقال خواهد بود و دیگر اعتبار و احترامی برای شاهزادگان نمی ماند و دیگر آنکه اگر عدالتخانه در ایران درست بشود، راه استفاده حکام و مأمورین دولت بسته می شود و همه رجال مملکت فقیر و پریشانحال خواهند شد و دستگاه مملکت بکلی از کار می افتد.

احتشام السلطنه با حال عصبانی جواب داد آقای وزیر دربار دیگر بس است دخل تا کی، استفاده تا چند، مردم از دست رفتند و همه فقیر و بدبخت شدند، دیگر کسی اختیار جان و مال خودش را ندارد و خوب است به حال رعیت رحم کنید و مردم و علما را از شاه مأیوس نکنید.

حاجب الدوله گفت اگر عدالتخانه تأسیس بشود، سلطنت منقرض خواهد شد و مقصود یکمشت بی دین فتنه جو هم همین است.

امیربهادر با درشتی به احتشام السلطنه گفت شما که از خانواده قاجاریه هستید نباید بخواهید سلطنت منقرض بشود.

احتشام السلطنه جواب داد به خدا اشتباه می کنید دوام سلطنت بسته به عدالت و جلب رضایت مردم است و امروز که می شود بوسیله عدالتخانه میان مردم و دولت یک اتحاد حقیقی فراهم کرد، چرا مخالفت می کنید.

امیربهادر رو به عین الدوله کرد و گفت احتشام السلطنه می خواهد اقتدارات دولت را از میان ببرد و شاه را کوچک و خفیف کند.

احتشام السلطنه با حال عصبانی گفت آقای امیربهدار من می خواهم پادشاه و ولینعمت من در مقام امپراطورهای بزرگ دنیا قرار بگیرد و شما می خواهید او مقام امیر ترکستان را داشته باشد.

امیربهدار گفت من تا جان در بدن دارم نمی گذارم عدالتخانه در ایران تأسیس شود و از قدرت ولینعمت خودم کاسته شود، شما بروید در مملکت آلمان عدالتخانه درست کنید، آقای من نوکری مثل شما نیاز ندارد.

ناصرالملک با اینکه یکی از رجال دانشمند و تجددخواه شناخته شده بود، اظهارات امیربهدار را برخلاف انتظار تصدیق کرد و گفت فعلا دست زدن به اینگونه کارها صلاح نیست.

عین الدوله که با تشکیل این جلسه به منظوری که داشت و آن رد کردن تأسیس عدالتخانه از طرف وزرا و رجال دولت بود، نایل شده بود گفت من این نظریات را به عرض شاه می رسانم و بعد هرطور که امر فرمودند، عمل می کنم و جلسه را بهم زد.

نگارنده تاریخ بیداری ایرانیان که مذاکرات این جلسه تاریخی را بتفصیل نگاشته، می نویسد که ناصرالملک با تأسیس عدالتخانه مخالفت کرد و گفت صلاح نیست و گفته های حشام السلطنه را رد کرد.

نگارنده این تاریخ با اینکه ناصرالملک را یک مرد محافظه کار و فوق العاده ترسو و محتاط می دانستم و در زمان نیابت سلطنتش کشمکشها با او کردم و صدماتی دیدم امروز که دستش از دنیا دور است، انصاف نیست که گفته شود که حقیقتاً ناصرالملک مخالف تأسیس عدالتخانه بوده است و با عدالت که یکی از پایه های دین اسلام است موافق نبوده من تصور می کنم چون ناصرالملک استنباط کرده بود که عین الدوله و سایر رجال دولت که در آن جلسه حضور داشتند، جداً مخالف بودند بواسطه طبع محتاطی که داشته، از عقیده اکثریت پیروی کرده است؛ ولی این حقیقت را ناگفته نمی گذارم در موقعی که کشمکش برای تأسیس حکومت مشروطه میان ملیون و دولت در ایران بود، ناصرالملک بطور صریح با مشروطیت مخالف بود و می گفت چون مردم جاهل و بیسواد هستند، مشروطیت برای آنها مناسب نیست و بهتر است اول به توسعه معارف بپردازیم و پس از آنکه مردم مستعد برای مشروطیت شدند رژیم را تغییر بدهیم.

سه روز بعد از این جلسه برای اینکه احتشام السلطنه در تهران نباشد او را در حقیقت بسزای حرفهایی که در آن جلسه تاریخی زده بود، تبعیدش کردند.

ملاقات روسای
روز بروز فشار مردم، مخصوصاً طبقه روشنفکر و آزادیخواه، به روحانیون، مخصوصاً به طباطبائی و بهبهانی، برای تأسیس عدالتخانه زیادتر می شد و با آنها ملاقات می کردند که از

عین الدوله فریب خورده و در نتیجه مردم را اغفال کرده اند، آقایان ناچار شدند در مقابل فشار ملت به ملاقات عین الدوله رفته که تکلیف را با او یکسره کنند. پنج نفر از علمای طبقه اول تهران به خانه عین الدوله رفتند و اجرای تعهدی را که شاه و دولت کرده بودند، با سختی خواستار شدند. طباطبائی برای عین الدوله را متقاعد کند به او گفته بود که تأسیس عدالتخانه دکان ما علما را می بندد و به ضرر ما تمام می شود و بنفع دولت است، چنانچه شما همیشه شکایت داشتید که ملاها در کارها دخالت می کنند و نمی گذارند دولت به امور خود برسد حال باید از خدا بخواهید که در دکان ملاها از راه تأسیس عدالتخانه بسته می شود، سپس آنچه که می دانست و می توانست در منافع عدالتخانه و نتایج سودمندی که برای دولت و ملت در بر دارد شرح داد و چنین نتیجه گرفت که اگر صدر اعظم اقدام به این امر نمایند و تأسیس عدالتخانه را از خود به یادگار گذارد، ملل دنیا او را یک مرد ملت دوست و عدالت پرور خواهند خواند، ولی متأسفانه آهن سرد کوبیدن بود و کمترین تأثیری در روح مستبد این مرد سرسخت نکرد و عاقبت مجلس با سردی و تلخی بدون نتیجه به پایان رسید.

فشار به روحانیون
فشار مردم به روحانیون روزبروز شدت می یافت و آنها را مخالفت با دستگاه استبداد تحریک و تشجیع می کردند و گاهی هم آنها را متهم می نمودند که رشوه گرفته اند و به ساز عین الدوله می رقصند و مردم را بازی می دهند.

حقیقتاً روحانیون در آن زمان موقعیت مشکلی پیدا کرده بودند و در کار خود حیران و سرگردان بودند، زیرا از یکطرف مردم مخصوصاً آزادیخواهان به آنها سوء ظن پیدا کرده بودند و در شبنامه ها می نوشتند که هرگاه یک سازش باطنی و در زیر

پرده میان دولتیها و روحانیون نیست پس چرا بدست آوردن عدالتخانه که به آنها وعده صریح داده شده و شاه تعهد کرده، مقاومت و ایستادگی نمی کنند و اگر در زیر این کاسه نیم کاسه ای نیست، به چه علت ملت را که برای بدست آوردن حق مشروع خود حاضر و مستعد همه گونه جانفشانی است، دعوت به سکوت و بردباری و اجتناب از تعطیل عمومی و انقلاب می نمایند.

فشار مردم به روحانیون به جایی رسید که طباطبائی مجبور شد که برای آخرین دفعه یک نامه شخصی به عین الدوله بنویسد و چون این نامه از نظر تاریخ مشروطیت حایز اهمیت بسیار است و معرف عقاید آن روحانی آزادمرد می باشد، ما عین آن را در اینجا نقل می کنیم.

«کو آنهمه راز و عهد و پیمان»

مسلم است از خرابی این مملکت و استیصال مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده است خوب مطلعید و بخوبی می دانید که اصلاح تمام اینها منحصر است به تأسیس مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت با علما، عجب در این است که مرض را نشناخته و راه علاج هم معلوم، اقدام نمی فرمایید.

این اصلاحات عمّا قریب واقع خواهد شد ولیکن ما می خواهیم به دست شاه و اتابک خودمان باشد نه به دست روس و انگلیس و عثمانی، ما نمی خواهیم در صفحات تاریخ بنویسند دولت ایران در زمان سلطنت مظفّرالدینشاه منقرض شد ایران در عهد این پادشاه برباد رفت، خطر نزدیک و وقت مضیق و حال ایران، حال مریض مشرف به موت است و تسامح در علاج این مریض آیا رواست و به تأخیر انداختن آیا سزاوار است؟ به خدای متعال و به انبیا و اولیا قسم است، به اندک مسامحه و تأخیر ایران می رود. الحمدلله حضرت والا مسلمان و به خلاف سابقین معتقد به شرع و روز جزا هستید، ملاحظه فرمایید اینطور که شد، جوابی برای امیر مومنان علیه السلام دارید؛ بفرمایید دولت شیعه منحصر به ایران بود، ایران را چرا به باد داده و دولت شیعه را منقرض کردید؟ من اگر جسارت کرده و بکنم معذورم، زیرا که ایران وطن من است، اعتبارات من در این مملکت است، خدمت من به اسلام در این محل است، عزت و احترام من بسته به این دولت است، می بینم این مملکت بدست اجانب می افتد و تمام شئونات و اعتبار من می رود، پس تا نفس دارم در اعتبارات این مملکت کوشش می کنم و در صورت لزوم جان را در این راه خواهم گذارد.

سیدالشهدا برای شیعیان جان و اولاد خودش را داد، اگر شهادت آن بزرگوار نبود، از شیعه در عالم اسمی نبود.

سزاوار است ما این مملکت را به رایگان به چنگ اجانب بیندازیم و یکمشت شیعه را ذلیل و خوار نماییم. امروز باید اغراض شخصی را کنار گذارد و محض خدا و بقای این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد چرا این کار به اسم فلان و فلان انجام می گیرد.

وقت تنگ و مطلب مهم است، وقت این خیالات نیست. من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم شأن و اعتبار را کنار گذارده انجام این کار را اگر موقوف شد، در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و دربانی کنم، حاضرم برای ملت و رفع ظلم، حضرت والا را به خدا و رسول قسم بدهم، بریزند آنچه در دامن است و این مملکت و مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی نکنید.

چه شد قرآن، چه شد؟ عهد و پیمان ما برای این کار یعنی تأسیس مجلس بود والا مابه الاشتراک نداشتیم.

مختصراً، اقدام به این کار فرمودید ما هم حاضریم و همراهیم، اقدام فرمودید یک تنه اقدام خواهم کرد، با انجام مقصود یا مردن، از هیچ پروا ندارم زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم.

از عمر من زیاد باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی شوم. پس حظم اقدام به این کار و تنها آمالم انجام این کار است؛ با جان دادن در این راه که مایه آمرزش و افتخار خود و اخلاف است، اینکار را با بلند اسمی از خود در صفحه روزگار باقی می گذارم. این کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهند کرد، چنانچه به اسلافمان خوب نمی گوئیم. باز عاجزانه التماس می کنم هرچه زودتر این کار را انجام دهید، تأخیر این کار ولو یک

روز هم باشد اثر سمّ قاتل دارد، فعلا دفع شر عثمانی نمی شود مگر به یمن مجلس و اتحاد ملت و علما و نتایج حسنه دیگر نه محتاج به بیان است. فعلا بیش از این مصدع نمی شوم. والسلام.